

نگاه

ناترازی خاموش ایران امروز

اقتصاد ایران روی یک پامی چرخد



سرکلکاری حق

مدرس دانشگاه و فعال صنعت

هنگامی‌که از «ناترازی» در ایران سخن می‌گوییم، ذهن‌ها به سوی کم‌آبی، خشک‌سالی، ناترازی انرژی یا کسری بودجه می‌رود. اما آیا تاکنون به این پرسش اندیشیده‌ایم که چرا «کاهش حضور زنان در بازار کار» را نیز به عنوان یک ناترازی ساختاری راهبردی نمی‌بینیم و بر سر آن فریاد نمی‌زنیم؟
ناترازی، به‌معنای «عدم تعادل مزمن» میان ظرفیت و بهره‌برداری است. جامعه ایران سال‌هاست با صرف هزینه‌های گزاف، دختران خود را به بالاترین سطوح تحصیلات می‌رساند، اما در مرحله بهره‌برداری از این سرمایه‌ی عظیم، عملاً آن را به حاشیه می‌راند. امروزه بیش از ۵۰ درصد از دانش‌آموختگان دانشگاهی کشور را زنان تشکیل می‌دهند و در پاییز سال ۱۴۰۳، حدود ۴۸ درصد از شاغلان زن، فارغ‌التحصیل آموزش عالی بوده‌اند، در حالی که این رقم برای مردان فقط ۲۳ درصد بوده است.
با این حال، نرخ مشارکت اقتصادی زنان در زمستان ۱۴۰۳ به ۱۳ درصد رسیده است؛ یعنی کمترین میزان در سه سال اخیر. این یعنی یک «شکاف مزمن» میان سرمایه‌انسانی موجود و بهره‌وری اقتصادی حاصل از آن.
این دقیقاً همان چیزی است که می‌توان آن را «ناترازی جنسیتی اشتغال» نامید؛ بحرانی که برخلاف ناترازی‌های انرژی و آب، نه از سوی نهادهای سیاست‌گذار دیده و نه در رسانه‌ها به عنوان یک اولویت فوری مطرح می‌شود.

موهبت‌هایی که از دست می‌دهیم

برای درک عمق فاجعه، نگاهی به تجربه‌کشورهای موفق ببندایم؛ جوامعی که با پذیرش زنان در عرصه‌های مدیریت و تولید، از مزایای رقابتی چشمگیری بهره‌مند شده‌اند. در جوامع مشارکت‌محور، تنوع جنسیتی در تیم‌های کاری به معنای تنوع نگرش‌هاست و شرکت‌هایی با مدیران زن، در شرایط پیچیده، راه‌حل‌های نوآورانه‌تری ارائه می‌دهند. اقتصاد مراقبتی به عنوان یکی از ارکان اصلی رشد شش‌اسایی و ارزش مالی کار مراقبتی زنان در حساب‌های ملی ثبت می‌شود. همچنین در این جوامع، ضربی جنیتی پایین‌تر است و فقر، «چهره زنانه» به خود نمی‌گیرد. اما جامعه ایران، با وجود دخترانی که در دانشگاه‌ها می‌درخشند، در سوی دیگر معادله ایستاده است. با نرخ مشارکت حدود ۱۳ تا ۱۴ درصد، فقر به‌سرعت «چهره زنانه» به خود می‌گیرد. زنانی که سرپرست خانوار هستند (بیش از ۳.۵ میلیون نفر)، در معرض شدیدترین آسیب‌ها قرار دارند و اغلب به مشاغل غیررسمی، بدون بیمه و با درآمد ناچیز روی می‌آورند. بر اساس پژوهش‌ها، اگر ارزش کار مراقبتی زنان در ایران محاسبه شود، رقمی معادل ۲۵ تا ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی (GDP) خواهد بود. اما این ستون عظیم اقتصاد، هیچ‌گاه در حساب‌های ملی دیده نمی‌شود. زنان در ایران، «اولین قربانیان بحران‌های اقتصادی» هستند و در ادبیات توسعه از این پدیده با عنوان «تعديل زنانه» یاد می‌شود؛ یعنی در دوره‌های رکود، زنان سریع‌تر از مردان از چرخه اشتغال رسمی حذف می‌شوند.

باسخ‌گوی جای خالی زنان کیست؟

طی چند دهه، در بیانات رهبری شهید، شعارهای انتخاباتی رؤسای جمهور به‌ویژه طیب جمهور و لوایح برنامه‌ای مجلس، بر ضرورت حضور زنان در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی تأکید شده است. این اجماع نظری، نشان می‌دهد همه نهادهای عالی‌کُشور بر این نکته واقف‌اند که از دست‌دادن ظرفیت‌نیمی از جمعیت متخصص، هزینه گزافی بر دوش جامعه ایران می‌گذارد. اما در این میان، یک «شکاف آشکار» میان گفتار و رفتار، میان قانون و اجرا، خودنمایی می‌کند. نهادهای نظارتی کشور که وظیفه پیگیری درستی اجرای مصالح مملکت را برعهده دارند، در مواجهه با این شکاف عظیم، سکوتی اختیار کرده‌اند که در شان جایگاه نظارتی آنان نیست. همان نهادهایی که به مسائل کوچک مالی و اداری، با حساسیتی ستودنی به دنبال کشف تخلفات حتی تا سال‌های بعد از بازنشستگی هستند، در برابر این بحران بزرگ ساختاری که با رشد اقتصادی کشور گره خورده، نه‌تنها ورود مؤثری ندارند، که گویی آن را اصلاً نمی‌بینند. بر اساس داده‌های بانک جهانی، در سال ۲۰۲۴ نرخ مشارکت اقتصادی زنان ایران ۱۳.۴ درصد بوده که پس از افغانستان و عراق، پایین‌ترین میزان در میان کشورهای همسایه است. بانک جهانی در گزارش سالانه‌ای که وضعیت کسب‌وکار زنان در ۱۹۰ کشور را بررسی کرده، به ایران فقط ۳۱.۳ امتیاز از ۱۰۰ داده و آن را در رتبه‌ای پایین‌تر از قطر، سودان، یمن و نوار غزه قرار داده است. با این توضیح، قصد نگارنده کاستن از قبح جرائم اقتصادی نیست. اما پرسش بنیادین اینجاست که آیا ضرر مالی ناشی از محروم‌سازی نیمی از جمعیت متخصص کشور از عرصه تولید، از اختلاس یک بانک یا یک شرکت کمتر است؟ به‌زبان اعداد، اگر ارزش افزوده ناشی از مشارکت اقتصادی زنان در ایران را با کشورهایانی نظیر ترکیه یا عربستان سعودی مقایسه کنیم، تفاوت دید سالانه، ده‌ها میلیارد دلار، درآمد و ثروت، به‌خاطر این ناترازی، از چرخه اقتصاد کشور خارج می‌شود؛ رقمی که شاید چندین برابر کل اختلاس‌های مالی سالیان اخیر باشد. اما این بار نه متهمی در بازداشت است، نه پرونده‌ای در دادگاه تشکیل شده و نه حتی یک جلسه علنی استیضاح برگزار می‌شود. گویی این خروج میلیون‌ها زن تحصیل‌کرده از چرخه تولید، نه یک «جرم اقتصادی بزرگ»، بلکه یک «واقعیت طبیعی» تلقی می‌شود.

کارگروه نجات دریاچه ارومیه داریم اما کارگروه نجات مشارکت زنان در ایران نداریم
همان‌گونه که برای نجات دریاچه ارومیه یک کارگروه تخصصی با حضور همه ذی‌نفعان شکل گرفت، چرا برای حل این ناترازی بزرگ ملی یک «کارگروه نجات مشارکت زنان» تشکیل نمی‌شود؟ کارگروهی با حضور نمایندگان از دولت، مجلس، وزارت کار، سازمان برنامه و بودجه، بانک مرکزی، انجمن‌های صنفی و تشکل‌های کارفرمایی که به‌صورت جدی و عملیاتی به رفع موانع ساختاری، قانونی و فرهنگی پیش‌روی زنان بپردازد. این کارگروه باید با نگاهی فراتر از بخش‌نامه‌های اخلاقی و گفتاردرمانی، به دنبال «آزام» و «نظارت» هوشمندانه بر اجرای سیاست‌های تشویقی و بازدارنده باشد.

ناترازی مشارکت زنان، بزرگ‌ترین و مزمن‌ترین ناترازی خاموش ایران امروز است؛ زخمی که هر روز عمیق‌تر می‌شود و التیام‌نیافتنش، سرمایه اجتماعی و وحدت ملی را می‌فرساید. جامعه متمدن، جامعه‌ای نیست که زنان را به حاشیه براند؛ جامعه‌ای است که هر گام آن در مسیر کاهش این ناترازی، نه‌تنها اقتصاد را به تعادل نزدیک‌تر می‌کند، بلکه تاب‌آوری ملی را ترمیم و زخم‌های کهنه بی‌اعتمادی و تبعیض را شفا می‌بخشد. اگر امروز برای نجات مشارکت زنان تصمیم نگیریم، فردا برای نجات انسجام ملی دیر خواهد بود.

از بیگانگی با روایت حاکم تاپیوند با بیگانه

گاهی شکاف‌ها در نقطه‌ای آغاز می‌شوند که هیچ نشانه‌ای از آغزشان دیده نمی‌شود؛ نه حادثه‌ای رخ داده است، نه مرزی جابه‌جا شده، نه تغییری در سطح زندگی روزمره محسوس است، اما در لایه‌ای آرام و نادیدنی، نسبت انسان با جهان‌ش دگرگون می‌شود. فرد هنوز در همان شهر زندگی می‌کند، در همان خیابان‌ها رفت‌وآمد دارد و همان زبان را به کار می‌برد، اما به‌تدریج احساس می‌کند مکان دیگر در او ادامه پیدا نمی‌کند. این فاصله، فاصله مکان نیست؛ فاصله روایت است. انسان در میان همان نشانه‌ها باقی می‌ماند، اما داستانی که این نشانه‌ها را معنا می‌کرد، دیگر برای او قابل سکونت نیست. جهان بیرونی هنوز پابرجاست، اما جهان معنایی‌ای که او را در خود جای می‌داد، آهسته عقب می‌نشیند.

در چنین وضعی، غربت نه یک وضعیت جغرافیایی، بلکه تجربه‌ای درونی است. انسان در همان جا می‌ماند، اما احساس می‌کند از متن زندگی جمعی به حاشیه رانده شده است؛ گویی حضور دارد، اما در روایت حضور ندارد. این همان لحظه‌ای است که شکاف میان «بودن» و «دیده‌شدن» آغاز می‌شود. هیچ جامعه‌ای بدون روایت مشترک دوام نمی‌آورد. زندگی جمعی فقط مجموعه‌ای از نهادها نیست؛ شبکه‌ای از معناس‌ت که انسان‌ها را به یک «ما»ی قابل تصور پیوند می‌دهد. این «ما» نه در قانون تثبیت می‌شود و نه در مرزها، بلکه در امکان هم‌داستان‌شدن شکل می‌گیرد؛ در توانایی دیدن خود در یک افق مشترک.

بندیکت اندرسون این وضعیت را «جماعتی خیالی» می‌نامد؛ خیالی نه به معنای غیرواقعی، بلکه به این‌ معنا که جامعه در سطح تصور مشترک ساخته می‌شود. انسان‌هایی که هرگز یکدیگر را نخواهند دید، خود را در یک سرنوشت واحد تصور می‌کنند. این تصور نامرئی است، اما از هر سازه مادی نیرومندتر عمل می‌کند، زیرا پیوندی عاطفی و شناختی میان ناشناختگان ایجاد می‌کند.

اما این پیوند می‌تواند فرسوده شود. هنگامی که روایت عمومی جامعه دیگر نتواند تجربه زیسته بخش‌هایی از مردم را در خود جای دهد، شکاف آغاز می‌شود؛ نخست در زبان، جایی که واژه‌ها از تجربه جدا می‌شوند؛ سپس در ادراک، جایی که فرد احساس می‌کند در تصویر عمومی غایب است؛ و سرانجام در سطحی عمیق‌تر، در خود احساس تعلق. در این نقطه، نوعی گسست شکل می‌گیرد: انسان در جغرافیا باقی می‌ماند، اما در روایت پراکنده می‌شود. او مکان جدا نشده، اما از امکان تعلق به آن مکان در سطح معنا جدا شده است. حضور فیزیکی ادامه دارد، اما حضور در «ما» از هم می‌پاشد. این وضعیت هنوز ناراضیاتی صرف نیست، ناراضیاتی درون

درباره فرسایش تعلق، از خودبیگانگی سیاسی و جابه‌جایی امید به بیرون

نادر خطیبی

مشاور فناوری اطلاعات، ساکن اروپا

رابطه باقی می‌ماند و امکان اصلاح را در خود حمل می‌کند. اما ازخودبیگانگی زمانی آغاز می‌شود که رابطه باقی است، اما معنا از آن خارج شده است. فرد هنوز در جامعه هست، اما جامعه دیگر در او ادامه پیدا نمی‌کند؛ آنچه باقی مانده، فقط هم‌کانی است نه هم‌معنایی.

در این مرحله، رابطه فرد با سیستم نیز دگرگون می‌شود. آنچه زمانی بخشی از یک کل مشترک بود، به‌تدریج به نیرویی بیرونی تبدیل می‌شود؛ نیرویی که بر زندگی اثر می‌گذارد، اما دیگر در افق «ما» قرار ندارد. این فاصله نه ناگهانی، بلکه حاصل فرسایش تدریجی اعتماد و هم‌معنایی است.

این خلدون این پیوند را در مفهوم «عصبیت» توضیح می‌دهد؛ نیرویی که دولت و جامعه را در یک همبستگی زنده نگه می‌دارد. هنگامی که این پیوند فرسوده شود، سیستم از درون تهی می‌شود. اما فرسایش روایت فقط در سطح قدرت نمی‌ماند؛ به سطح تخیل نیز سرایت می‌کند. در چنین نقطه‌ای، نگاه به بیرون شکل می‌گیرد.

در اینجا باید لایه‌ای عمیق‌تر را دید: پیوند با بیرون اغلب از عشق به بیرون نمی‌آید، بلکه از تصور فقدان امکان زیستن در درون می‌آید. بیرون زمانی جذاب می‌شود که درون از امکان گفت‌وگو، اصلاح یا شنیده‌شدن تهی شده باشد. بنابراین «بیگانه» در آغاز به عنوان یک دیگری مطلوب ظاهر نمی‌شود، بلکه به عنوان حامل یک امکان ظهور می‌کند: امکان بازگشت به جهان مشترک.

هان‌ا آرنت این وضعیت را در قالب از دست‌رفتن «جهان مشترک» توضیح می‌دهد؛ جایی که انسان در میان دیگران زندگی می‌کند، اما آن فضای که امکان دیده‌شدن و شنیده‌شدن را فراهم می‌کند، فرو می‌ریزد. نتیجه نه‌فقط تنهایی فردی، بلکه تنهایی در دل جمع است؛ نوعی انزوا که در آن حضور هست، اما به رسمیت شناختگی از میان رفته است. این تنهایی حامل یک میل پنهان نیز هست. وقتی جهان مشترک داخلی فرو می‌پاشد، ذهن به طور طبیعی به سوی تصور یک جهان مشترک دیگر حرکت می‌کند. بیرون در اینجا نه‌فقط جغرافیای، بلکه نام امکان است: امکان شنیده‌شدن، امکان بازنامی، امکان بازسازی معنا. از همین‌جاست که رابطه با بیگانه از سطح فقط سیاسی عبور می‌کند و به سطح امید وارد می‌شود.

الکسی دو توکویل نشان می‌دهد بحران زمانی عمیق می‌شود که جامعه نه‌فقط ناراضی باشد، بلکه امید خود را از دست

بدهد. در چنین وضعی، انرژی تغییر از درون به بیرون منتقل می‌شود؛ نه به دلیل ترجیح بیرون، بلکه به دلیل انسداد درون. آنتونیو گرامشی این فرسایش را در سطح روایت توضیح می‌دهد: قدرت فقط با زور عمل نمی‌کند، بلکه با تولید معنا و رضایت نیز پایدار می‌ماند. هنگامی که روایت رسمی دیگر نتواند تجربه زیسته را توضیح دهد، هژمونی ترک می‌خورد و در این شکاف، روایت‌های جایگزین رشد می‌کنند؛ روایت‌هایی که بخشی از امید جمعی را جذب می‌کنند.

در این مرحله، گرایش به بیرون دیگر فقط واکنش نیست، بلکه بازآرایی امید است. این جابه‌جایی، نتیجه مستقیم تنهایی است. هرچه تجربه گسست از روایت مشترک عمیق‌تر می‌شود، تخیل سیاسی بیشتر به بیرون متمایل می‌شود و هرچه امکان هم‌داستانی در درون کمتر می‌شود، بیرون در ذهن به صورت یک افق نجات پررنگ‌تر ظاهر می‌شود.

در نهایت، آنچه این فرایند را توضیح می‌دهد نه انتخاب میان درون و بیرون، بلکه آسیب‌دیدن تدریجی امکان زیستن در یک روایت مشترک است. هنگامی که این روایت ترک می‌خورد، انسان هنوز در همان مکان باقی می‌ماند، اما جهان معنایی‌اش آرام‌آرام از درون تهی می‌شود، بی‌آنکه جابه‌جایی‌ای رخ داده باشد. زیرا جوامع نه‌فقط با قانون و قدرت، بلکه با توانایی ساختن یک روایت مشترک زنده می‌مانند؛ روایتی که اگر آسیب ببیند، تنهایی به یک وضعیت جمعی بدل می‌شود. در چنین وضعی، انسان در میان دیگران حضور دارد، اما در جهان مشترک غایب است؛ در درست در همین غیاب است که میل به بیرون شکل می‌گیرد.

از همین‌جاست که پیوند با نیروی بیرونی شکل می‌گیرد؛ نه از سر وفاداری به بیرون، بلکه از فرسایش اعتماد به درون. هرچه تجربه تنهایی سیاسی عمیق‌تر می‌شود و هرچه امکان هم‌داستانی در درون کاهش می‌یابد، بیرون در ذهن پررنگ‌تر می‌شود و نقش یک افق نجات را به خود می‌گیرد؛ افقی که در آن تغییر هنوز ممکن به نظر می‌رسد، حتی اگر میهم و نامشخصی باشد.

در این معنا، مسئله فقط گسست از یک روایت نیست، بلکه انتقال تدریجی بار امید از درون به بیرون است؛ انتقالی که از ابتدا خاموش و نامحسوس است، اما به‌تدریج به یکی از تعیین‌کننده‌ترین جهت‌های تخیل سیاسی تبدیل می‌شود. و در نهایت، همین جابه‌جایی آرام است که معنای بحران را کامل می‌کند؛ وقتی روایت مشترک فرو می‌ریزد، فقط همبستگی از میان میان‌رود، بلکه جهت امید نیز تغییر می‌کند و امید به‌جای آنکه در درون جامعه بماند، به بیرون مهاجرت می‌کند؛ به نیرویی که به‌تدریج در ذهن، نقش امکان نجات را برعهده می‌گیرد.

یادداشت

چالش‌های مدیریت منابع آب ایران در سال ۱۴۰۵

فرشادقوشچی

روزنامه‌نگار و دانشیار دانشگاه

در سه دهه گذشته، اغلب ایران درگیر خشک‌سالی یا حداقل تنش کم‌آبی قابل توجه در کشاورزی بوده است. اگر برای وضعیت بحرانی آب پهنه‌های این سرزمین پهناور نیاز به ذکر مثالی باشد، آنچه بر دریاچه ارومیه گذشته، شاهد این مدعاست. به طوری که در سال آبی گذشته (۱۴۰۳-۱۴۰۴) این دریاچه برای اولین بار در تاریخ اکولوژیک خود به مرز خشکی کامل رسید. بنابراین، کلان بحران آب، مسئله‌ای فراگیر و از دغدغه‌های مهم زیست‌محیطی در کشور با جغرافیای ایران است که از آن گریزی نیست. شاید فقط با اندکی ترسناکی و نزولات بیشتر گاهی صورت‌مسئله کم‌رنگ شده و بارقه‌های امیدی پیدا شود. مانند آنچه در سال آبی جاری اتفاق افتاده است که البته آن هم بدون برنامه‌ریزی اصولی راه به جایی نمی‌برد. اما بسیار اهمیت دارد که از چنین روزنه‌هایی استفاده شود و زمان از دست نرود. امسال وضعیت بارندگی‌ها به‌ویژه در زمستان و بهار نسبتاً مطلوب بوده و تا حدی به افزایش ذخایر منابع آب زیرزمینی و سطحی منجر شده است. گزارش‌ها از وضعیت بُرش‌دین برخی سدها و از جمله همین دریاچه ارومیه هم حاکی از صحت این موضوع است؛ با وجود این، فرصت مذکور در سیاست‌گذاری و اجرا چندان مورد اهتمام مسئولان مربوطه نبوده و هیچ برنامه‌ای حتی به صورت کوتاه‌مدت در شرایط مدیریت اضطراری و بحران ارائه نشده است تا بتوان از این وضعیت آبی مقداری مناسب اما گذرا بهره‌ای برد. اساساً در این شرایط چه تدابیری از سوی وزارت نیرو و وزارت جهاد کشاورزی برای افزایش و حفظ ذخایر زیرزمینی و سطحی آب اتخاذ شده است؟ راهکارهای وزارتین و به‌ویژه وزارت نیرو درباره نگهداری و تزریق منابع حاصل از نزولات جوی چیست و تضمین قابلیت اجرایی آن بر عهده چه مرجع یا مراجعی است؟

مطابق آمار شرکت مدیریت منابع آب میزان ورودی مخازن کل کشور از ابتدای سال آبی جاری (مهرماه ۱۴۰۴) تا ۱۵ خرداد ۱۴۰۵ نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۶۶ درصد افزایش یافته است. میانگین ریزش‌های جوی کشور نیز معادل ۲۳۳ میلی‌متر بوده که نسبت به رقم ۱۳۸ میلی‌متر سال قبل، افزایشی تقریباً برابر با ۶۰ درصد را نشان می‌دهد. حال با توجه به آمار رسمی مذکور و اینکه پیش‌بینی شده در پاییز و زمستان ۱۴۰۵ کشور با احتمال شکل‌گیری یک ال‌نینوی متوسط تا پرقدرت روبه‌رو باشد و میزان بارش‌ها فراتر‌مال شود، لازم است تدابیر و راهبردهای دولت در اصلاح ساختار نظام مدیریت بهره‌برداری آب، هرچند به طور مقطعی، اعلام شود. البته راهکارهایی نیز وجود دارد که به تناسب تأمین هزینه‌های مالی، سرمایه‌گذاری و از همه مهم‌تر توان اجرایی و مدیریتی می‌توان نسبت به آنها اقدام کرد. پیشنهادهایی از قبیل:

- سرمایه‌گذاری در راستای حفظ منابع آبی و کنترل رواناب و سیلاب‌ها
- تاساب سدسازی و سازه‌های آبی با پتانسیل آبی کشور
- کنترل اضافه‌برداشت‌ها از منابع زیرزمینی و سطحی آب و اخذ تعرفه‌های سنگین و ابلاغ جرایم مربوطه
- تعریف اصولی و ضابطه‌مند رابطه بین میزان و مصرف آب در مورد وزارتخانه‌های تباحه و تعیین دقیق حقوق قانونی هر یک از وزارتخانه‌های نیرو و جهاد کشاورزی
- تعیین قیمت مؤثر استفاده از آب در راستای افزایش کارایی؛ با وجود این تبعات حاصل از خشک‌سالی برای سال‌های آتی تعدیل خواهد شد و در صورت وقوع خشک‌سالی، اثرات منفی آن بر زیست‌بوم ایران کمتر می‌شود.
- تعیین دقیق و صحیح حقابه‌های بهره‌برداران و واگذاری آن به تشکل‌های کشاورزی به همراه امور بهره‌برداری و نگهداری منابع آب.